



به مناسبت وفات مرحوم سید کاظم رشتی (اع)

امروز سالروز رحلت سید جلیل عالم عامل مرحوم حاج سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه می باشد که بزرگترین شاگرد و جانشین شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه بوده و استاد کامل مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه میباشند.

رحلت ایشان، بیش از هر کسی برای مولای ما مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه جان گداز بوده، چنانکه در نامه ای به مرحوم حاج محمد علی رییس می نویسند:

در خصوص این واقعه کبری و سانحه عظمی که حقیقة لقد تزلزل منها السهل و الجبل، چه نویسم که ارکان وجود منهدم و تار و پودم منقصم گشته، علم الله و شهد که نه چنان پریشانم که به رشته تحریر درآید.

قرة العين من آن جان جهان یادش باد — که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

چگونه نه؟ که زیر قبه خضراء و بر این بسیط غبراء، غریب و وحید مانده ام:

نه نیکخواهی که یک زمانی زمن بپرسد غم چه داری — نه غم گشایی که گاه گاهی به او بگویم غم که دارم

نیک است که به او بگویم:

در سایه وجود تو بودم چو آفتاب — اینک در آفتابم و از زره کمترم

باری رضاً بقضاء الله و تسليماً لامرالله فاننا لله و انا اليه راجعون و بالله انس عن كل وحشة و هو خلف عن كل سلف.

چه عرض کنم؟ الی الله اشکوا بئی و حزنی لا الی سواه.

تنها از اشعار مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه است که میتوانیم به زره ای از عمق محبتی که مرحوم حاج محمد کریمخان کرمانی اعلی الله مقامه به استاد خود داشت پی ببریم، جایی که در مثنوی میفرمایند:

کاظم بن قاسم ای رخشنده طور - - ای ز نور روی تو تابنده هور
ای جهان جان و ای جان جهان - - خانه سوز صد چو من بی خانمان
این چه آتش بد فکندی در تنم - - کو زبانی تا از آن یک دم زخم
کو زبانی کو زبانی کو زبان - - تا بگویم شمه از شرح آن
آتشی ز آن دم زخم اندر جهان - - سوزم از آن دودمان جسم و جان
آتش نی آتش موساستی - - نی شبیه آتش عیاستی
آتش از مشرق و مغرب جداست - - مظهر نورش ز حد استواست
نار تو میبشد از نار خلیل - - کو برای دوستان بد سلسیل
گر چه نی آن آتش موساستی - - لیک عیان از سینه سیناستی
آید از او ناله های نخل طور - - نور حق از نار او دارد ظهور
ناله های ناله های شه بود - - گر چه درک ناس از آن کوته بود
گر چه دارد دیده کوران حجاب - - آفتابی آفتابی آفتاب
چون ز نور تو جهانی روشن است - - لطفی از چه جان ما بی روزن است
گر چه ما را روزنی سویی تو نیست - - لیک ملجائی بجز کوی تو نیست
نور رویت گر کفیل ما شود - - ظلمت خودبینی از جانها رود
ملجأ ارواح ما کوی تو است - - جان ما را جمله رو سویی تو است
چونکه ما را راه سویی شاه نیست - - وجه ما جز جانب درگاه نیست
مسجد و مسجد ما درگاه اوست - - مقصد و مقصود ساجد شاه اوست
شاه ما از مشرق و مغرب جداست - - جلوه رویش بحد استواست
جلوه رویش بود عین الحیات - - زین سبب باشد سویش روی جهات

تا آنکه قدری شرح قطبیت را میفرماید:

او چو قلب است و جهان اعضایی او - - عضوها را سویی آن قلب است رو
عضوی از یکدم از او غافل شود - - در زمان از زیب جان عاطل شود
در زمان رجس و نجس گردد بموت - - میشود از او همه خیرات فوت
بایدش از آن بدن کردن جدا - - که نباشد مرده با زنده روا

مرده را با زنده نبود نسبتی - - دان تو این ظاهر ز باطن آیتی
 پس هر آن عضوی که شد مردار و خوار - - کی شود دل با عفونتهاش یار
 لیک آن عضوی که شد بسته بدل - - برطرف از بین ایشان شد محل
 میشود او زنده از الطاف قلب - - میشود ظاهر در او اوصاف قلب
 کارهای دل از او ظاهر شود - - آب و رنگ جان از او باهر شود
 خاری از روزی بپای او خلد - - دل همه اعضا بیاری آورد
 ز آنکه رنج او بود آزار دل - - جمله اعضا بفکر کار دل
 گر شود دل روزی از چیزی فگار - - میرود از جمله اعضا قرار
 پس اگر تو متصل گردی بدل - - میرسد از درد تو دردی بدل
 جمله اعضا معین تو شود - - گر تو را خاری بدست و پا رود
 نیست عضوی را حد جور و جفا - - بر سر عضو دگر الا صفا
 ز آنکه رنج هر یکی رنج دل است - - دل ز هر عضوی بکاری فاعل است
 دل کجا خواهد ز خویش آزار خویش - - جان خود با دست خود کی ساخت ریش
 دست بی دل را کجا خاریدن است - - چشم بی دل را کجا باریدن است
 پای بی دل را کجا رفتار بود - - کی زبان را خودبخود گفتار بود
 نیست در این ملک فاعل غیر شاه - - بی وجود شه چه آید از سپاه
 دست اگر روزی بپا آزار کرد - - او بامر قلب دفع خار کرد
 خود دل اندر فکر اعضا روز و شب - - فکر اعضا بهر خود باشد تعب
 گر ببرد دست چپ را دست راست - - او بامر قلب دفع زهر خواست
 آنچه می بینی تو از زیبا و زشت - - کار آن باشد که این بنیاد هشت
 ذکر این مطلب دگر جا لایق است - - دل بذکر او مفصل شایق است

و باز به ذکر محبوب پرداخته و میفرماید:

چونکه ز آن درگاه افتادم بدور - - دور افتادم از آن بزم حضور
 بایدم رو سوی آن درگاه کرد - - کسب انوار از جمال شاه کرد
 خوشتر آن باشد که سر نو الجلال - - در بیان پوشیده آرم در مثال
 شرح آن را باب رحمانی کنم - - اقتباس از کار یزدانی کنم
 تا نگرده خاطری از آن ملول - - مطلب آگه از آن یابد حصول
 زاهدان این قصه کآمد در خطاب - - قول ماهی بود و ماهی اندر آب
 بود کاظم نام آن دریای جود - - کز وجودش ماهیان را بد وجود
 بود کاظم نام آن بحر محیط - - کو فرا گرفته این ارض بسیط
 بود کاظم نام آن عین الحیات - - کز وجودش ماهیان را بد نجات
 قصه آب است و من خود خاکیم - - نقل ماهی بود و من ز آن حاکیم
 من نمیگویم که حق یا باطل است - - آن همانا نقل قول قائل است
 گر غمین گشتی تو ای عالی جناب - - حکم فرما اینت ماهی اینت آب
 رنجه فرما یک قدم در جوف آب - - ماهیان را کن اگر خواهی کباب

گر نمیخواهی ز ماهی دم زنم - - قصه از آدم خاکی کنم

و همچنین در دیوان مراثنی خود در مرثیه ای یاد از مولا و استاد خود نموده و میفرماید:

و ثلث بسبط الخیر اعی ابن قاسم - - - فذلک ایضا فی الطفوف شهید

قضی فی سبیل الله روحی فداوه - - - و لیس له فوق البسیط عدید

و قدعاش ما قدعاش للبدین حامیا - - - بسیف حدید لیس فیه بیود

و یضرب من یوم انتضاه علی العدی - - - الی محشر لایؤوینه غمود

و من ذا رأی سیفا و قد مات ربه - - - و یقطع ادبار العدی و یبید

فسیفک سیف لیس فیه تفلل - - - و سهمک سهم لیس عنه محید

اولئک ذاقوا مره الحرب ساعه - - - و ادرکهم من بعد ذاک جدود

و کابدت للاندال عمرا مجاهدا - - - و بلواک فی کل الاوان جدید

فداؤک روحی کم تجرعت مره - - - الحقود الی ان قد اتاک عصود

و عشت حمیدا طول ما دمت عایشا - - - و قد مت مظلوما و انت سعید

یعنی: در سوم بار و پس از آن دو بزرگوار یادی کن از سید اطهر و فرزند پیغمبر ص کاظم بن قاسم «اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه» که آن بزرگوار هم در زمین کربلا شهید شد و در راه خدا جان داد که جان و روحم فدای او، و در روی زمین مثل و مانند نداشت. و عمری بسر برده و هر چه زندگانی نمود حامی دین مبین بود با شمشیر برانی که هرگز تمام نشود و در نیام نرود و از روزی که آن تیغ را بر دشمنان کشیده، می‌زند و می‌برد و جا در غلاف نمی‌گیرد. که دیده است شمشیری را که صاحبش رفته و در خاک خفته و آن هنوز دشمنان را بی پشت کند و پشته پشته از ایشان را کشته و هلاک سازد.

پس خطاب به آن بزرگوار می‌فرماید: که ای سید من، شمشیر تو شمشیری است که در او کندی نیاید و تیرت تیری است که از آن گزیر نباشد. اصحاب سیدالشهداء تلخی جنگ را ساعتی چشیدند و پس از آن به بخت خوش خود رسیدند، ولی تو عمری را از خسیسان و لئیمان رنج و محنت دیدی و در راه خدا کوشش کردی و بلای تو در هر آن تازه و بی اندازه است. جانم بفدای تو چقدر تلخی جام کینه ها و حسدها را که چشیدی تا آنکه تو را اجل در رسید و در طول زندگانی خود طوری زیست کردی که پسندیده ی اهل جهان بودی و چون درگذشتی مظلوم و سعادتمند رفتی.

شرح احوال و کیفیت رحلت مرحوم سید کاظم رشتی اع را [پیش از این](#) نوشته ام و در این مقال به همین مقدار اکتفا میکنم.